ملیکه استحقاق خلافت او نبود و در حق او زلت میفتد و تا پس بدین طاعت در ملک مملکت افکند عشق خواست
تا دست در کمر موهبت زند سلطان غیرت بانگ برزد که حرف شناس عشق دیگر بار ده و حجیب غیب نشست
تا چون آدم که تیم عدم خمیر فضای شهود زد و شمع وجود صورت شهود بادم نمود ذالجلال باشد خواست تا همه آنها
عقد وصال بندد گفت سند همنی در سرای خلد است ساید منزل این کار دل محنت زده کلفت و در بهشت متاع محنت نیست
نیت از خنده بهشت کاشکی یدکه زیاری زندانیان مضیق دنیا بکار آید پس آدم بهوای محبت از فضای بهشت بیکسوی
دنیا آمد از ساحل سلامت روی بکیوان طاعت نهاد و آتش فرح سوخته گلخن نزع شد از گلستان نعمت بخار ستان
نقمت پیوست از زوه سخت بکلیه فنا اتی و از مرتبه قربت ساکن خرابات بدنامی شد زیرا که عشق آنیک نامی هم است
نیاید بیت رها کنید که تن در دهم بدنامی که نام نیک در آیین عاشقان ننگست : آمدیم باز بر آن سخن که گفتم
بهبوط آدم و آنها در نصا اهبطا عل در آمد و خداوند تعالی این حکم بخودی خود فرمود چنانچه میگوید وَقُلْنَا اهْبِطُوا
صعود آدم و دیدار بهشت بدنی در آن حال آدم دست از حوا کوتاه کرد گفت بیا تا بدویم که نزد دل شغولی پیش آید رفت خرمنی
شاخی بوی رسید خیر گفت ای آدم دست از حوا بدار که هر یک را بجایی دیگر میباید رفت آدم دست حوا بگذاشت
و هر یک روی بطرفی آوردند آدم میگریست و اغربا و خواریا میکرد که دو از فتنه ملیکه تجب بیتا و میگریست
در زفت حوا و فرقت آدم میگریستند و ابلیس مار و طاوس را نیز بهبوط حکم شد و آدم نیز بسراندیب فرود آمد
بر کوهی که نوذ نام داشت و حوا بجده باشا و که نزدیک مکه مبارکه است و طاوس با راضی حبشه مارج الهند و مار بخطه
اصفهان با سجستان و در منزل شیطان اختلاف است که بابل بوده یا میان هرد و از نواحی بصره اند و در تفسیر طبری
گوید بسراندیب فرود آمد از عدد وری و محققان گویند تعیین مسکن جنت ابلیس چندان حجتی ندارد و زیرا که آثار و اسباب
و هوش او بجمیع اطراف اکناف جهان احاطه کرده ع در هیچ بقعه نیست که نشکسته است : و چون ابلیس از فرزند
فرستاد گفت بَعْضُكُمْ بر خی از شما لِبَعْضٍ مر بر خی را عَدُوٌّ دشمن باشند این عداوت اولاد آدمست یا ابلیس و ذری
که آدمیان را با یکدیگر است و مازیر بشمن اولاد آدمست در کشف الاسرار آورده که حضرت پیغمبر فرمود در باب حیات
که ما سالنا من صدر نبا من ما صلح فرمود لو یم یا ماران از انکه و کرب کردیم یا بیشان مراد از محاربه بر دل ایشان
بهشت دیگر فرمود وَلَكُمْ و مر شما راست و ذریت شما را ای آدم و حوا فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ موضع قرار و آرامگاه
امام راغب آورده که مستقر بقول است چه قرار امکنیست که کسی از آن قرار نیست و آیه محتمل هر دو وجه میتواند
بود کما قال الله تعالی قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ مَتَاعٌ
تا وقت کردن حین تا هنگام بهری شدن اعمار و انقضاء آجال در کشاف فرموده که تا روز قیامت آورده اند که
چون بنی آدم از معارج قدس معاد این پس یا دمیکرد و میگریست و از ابن عباس رض منقولست که هر گاه یاد آن بهشت

کردی بیهوش شدی و بحقیقت این گریه و زاری نه از بر بهشت بود که شوق خداوند بهشت بود این همه زاری از برای
بود که در بهای یار بود بیت بهوای یار رود یا رم چو بگذرد بخیال : شود مسازلم از آب دیده لاله مال عاقبت مدد و توبت
او را دریافت فَتَلَقَّى آدَمُ پس فرا گرفت آدم عَلَى تو بقبولست از روی فهم و فطانت یعنی قبول کرد مِنْ از خداوند
خویش كَلِمَاتٍ سخنی چند بر تقدیری که ضبط آدم و رفع کلمات خواند معنی اینست که فرا رسید آدم را بوحی از خداوند
و خداوند سخنان و آن بقول اشهر اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا الآیة ابن مسعود رض گوید و بهترین کلمات اینست که پدر
ما گفت و توبه او بدان قبول شد و این اینست که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ تَعَالَى جَدُّكَ إِلَهِي
إِلَّا أَنْتَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ و ابن عباس رض منقولست که کلمات را بدین فرا آورده که
آدم گفت یا رب نه بدست خود آزمدی را رطب گفت بی گفت خداوند بخود از زخ خود بدین رسیدی خطاب رسید که
بی گفت الهی نه پیش کی قیاست رحمت تو بر غضب تو تند آمد گریبی دیگر بار گفت ملکا نه علم کردی بیکون من در جنت
بهشت را بیکون من ساختی تبی سبحانه گفت بلی باز گفت خدایا اگر توبه کنم و کار خود بصلاح آرم مرا باز بهشت میبری خطاب
آمد که نعم و بعضی گفته اند وحی کرد خدای تعالی بود که هر که مرتکب صغیره و کبیره شود پس پشیمان گشته و بمقام اعتذار در آید
بزیم کند بر آنکه پیمان آن گناه دیگر و دمن توبه او قبول کنم آدم کلمات از حق تعالی فرا گرفت و بدین عمل کرد و بحی جمله نه کوید این
پرسیدم از این کلمات فرمود که خدای تعالی خانه توست و دنیا از یاقوت سرخ و بلور و تا بجای خانه که بیت المعمور
کردم و آدم را امر کرد تا بطواف خانه رود و چون آدم بنواحی خانه رسید حوا را باز یافت و بر جبل صفا سنگ حج و آب
عرفه بر ایشان آموخت و بعد از آنکه مر آدم رسید خدای تعالی وحی کرد که توبه شما پذیرفتم و گویند که توبه آدم بر سر
عرفات قبول یافت حیا و بکا و دعا و حیا شاید بر دعای لب بود که مهین بر شب میگوید سید مثال آدم بر سر بالا کوه دنیا
نگریست از شرم گناه و بکای می بر رخ بود که را خدا را آمده که اگر جمع کنند گریه تمامی اهل دنیا نسبت دهند بگریه داود علیه السلام
گریه داود بیشتر باشد و اگر بکا اهل عالم و بکا داود و نسبت بکا نوح علیه السلام نه زیاده بود و اگر گریه عالمیان با گریه داود
و نوح جمع کنند بکا آدم از همه بیشتر باشد و چون آدم به دنیا بقول صحیح دویست سال بگریست چندان باران حسرت از دیده
بر زمین فرو ست باریدن که در رخسار او جویها پدید آمد و از آب چشم وی چشمه ساران شد مر غان هوا از آب دیده آدم
پیک دیگر میگشتند چه بهشت که ما محشر از این آب نخورد یم آدم کان بر دکه مر غان این سخن از روی ظنر میکنند آهی سرد
از دل پر درد بر آورد و دو زار زار بنالید گفت بار خدایا چنان شده که مر غان هوا بآب دیده من محو میکنند آخر آب چشم
کشکار را چه جزا خواهد بود خطاب آمد که ای مخنول خوش دار که مر غان راست میگویند هیچ جوهری نفیس تر از آب چشم
نیافریدیم بیت گوهری این گران بهاست که بیکس گران فروشی : اشک بر زنی تنی گوهر ما : ابر تا گریه و حجیم شد
نجوم چند و بسمن کند : مدعا آن آن بود که تشفع کرد بحضرت مصطفی صلات الله علیه و آله گفت یا رب بحق محمد که مرا بیامرز

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)